

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

استاد علی دوست

فقه العروة الوثقى

جلسه صد و هفدهم؛ 1403/03/09

ادامه بررسی مسئله 20

«يعرف اجتهاد المجتهد بالعلم الوجداني كما إذا كان المقلد من أهل الخبرة و علم باجتهاد شخص و كذا يعرف بشهادة عدلين من أهل الخبرة إذا لم تكن معارضة بشهادة آخرين من أهل الخبرة ينفیان عنه الاجتهاد و كذا يعرف بالشياع المفيد للعلم و كذا الأعلمية تعرف بالعلم أو البيينة الغير المعارضة أو الشياع المفيد للعلم.»

گفتگوی ما به مسئله 20 رسید. خاصیت این مسئله ان است که مشابه زیاد دارد و ما قصد داریم آن دسته از مشابههایی که با بحثهای عدالت، اعلمیت و اجتهاد مناسبت دارد بحث نماییم. مطالبی گذشت و به آن اشاره می شود:

متن درسی استاد، وسط صفحه 106 ذیل مسئله 36، عبارت «و هو الطريق الثانی» آمده که باید «هو الطريق الثالث» باشد؛ لذا اگر مطالعه کردید اذیت نشوید.

پرسش و پاسخ:

سؤال: یکی از آقایان اشکالی مربوط به درس دیروز و روز قبلش گرفته مبنی بر اینکه هر مجتهدی باید درباره هر تکلیفی که احتمال می دهد باید تلاش کند، بحثی نیست، اما اینکه همه تکالیف محتمله را به صورت یک بسته حساب کند که چقدر به واقع اصابت دارد، چه دلیلی بر این امر اقامه شده است؟ آیا این مطلب خارج از فکر عرفی نیست؟ آیا در زمان ائمه یا غیبت صغری مطلبی در این باره وارد شده است؟ عَقلاً اصلاً در مورد تالیف تدریجی در طول عمرشان گویا به چنین افکاری توجه ندارند.

پاسخ: به دوست جوانمان می گوئیم کمی آرامتر داوری شود. من فکر می کنم این آقایی که این را فرستادند منشأ اشکالشان همین بوده که ما یکی یا دو بار دیروز داشتیم و هم یکشنبه. **ما نگفتیم معیار اصابت به واقع است، لذا اگر واقعاً می بیند به اعلم رجوع کند، حداقل احتمال عقلایی می دهد اصابت به واقع بیشتر باشد تا اینکه خودش کار کند. برعکس آنقدر فکرش جولان دارد و نوآورانه است که اگر خودش کار کند به یک فقه بهتری می تواند برسد، دوست ما می گویند این عرفی نیست، من نمی دانم یا دلیل این مطلب چیست.**

ما دیروز کلیپی از مراجع معاصر قم برای من فرستاده بود که ما معتقدیم هر کس می تواند درس بخواند و کار کند و مجتهد شود باید اجتهاد کند، گویا اجتهاد در حق اینها واجب عینی است. ای کاش فرصتی بود از ایشان پرسیده می شد چه دلیلی بر این مطلب وجود دارد؟ فرض کنید کسی می تواند در علوم دینی کار کند و اگر کار نماید مانند سایر اساتید که رسائل و مکاسب و کفایه و خارج را می خوانند بعد می تواند مجتهد شود، به او بگوئیم بر تو واجب عینی است که حتماً در این کار بروی. ریشه این همان است که برای اجتهاد نوعی اصالت قائل اند. اما اگر گفته شده «لا موضوعیه لا للاجتهاد و لا للتقلید»؛ لذا اگر کسی همه عمرش احتیاط کند کافی است. اگر این طور شد آنچه مهم

است این بوده که طرف بتواند به واقع دست یابد، البته به واقع صددرصد هیچ کس نمی‌تواند برسد چه آنکه اجتهاد می‌کند و چه آن کسی که تقلید می‌کند.

سؤال: اذا دار الامر بين اصابت بیشتر به واقع تا اصابت کمتر به واقع کدام مقدم است؟ عقلاً در زندگی خود کدام را مقدم می‌کنند؟ می‌بینید آن که اصابتش به واقع بیشتر است. اگر این‌طور شد به قول دوستان یک بسته در برابر خود می‌گذارد که مثلاً من 30 سال تقلید کنم و مشغول کارهای دیگر شود یا 30 سال اجتهاد کنم و از آن کار دیگر باز بمانم یا نتوانم آن‌گونه که شایسته است به آن بپردازم. این اینها دیگر آیه و روایت نمی‌خواهد. اینها عقل حسابگر می‌خواهد که از آن استفاده کرده و لوازمش را بپذیریم.

سؤال: اینکه علما در مورد عدالت سخت‌گیری می‌کنند، چطور می‌شود که در مورد عدالت این‌قدر سخت‌گیری شود و از آن طرف این‌همه آثار مترتب شود؟ شما آثاری که بر عدالت در فقه مترتب است را ببینید! امام جماعت عادل باشد، حاکم شرع عادل باشد، شاهد عادل باشد، نایب در جایی که لازم است عدالت داشته باشد و... خدا آقای خوئی را خیر دهد ایشان عدالت را مانند عصمت معنا می‌کند که گناه کبیره ترک شود و بر گناه صغیره اصرار نرزد. بعد به ایشان اشکال می‌شود که چه فرقی بین عادل و معصوم است؟

دوستان می‌گویند باید از گستره آثار کشف کنیم که عدالت مثلاً همان عدالت کاربردی و عرصه‌ای است که عدالت هر چیزی باید به حسب خودش باشد. اگر می‌گویند پزشکی قانون باید عادل باشد یعنی در کار خودش عادل باشد و اصلاً کم‌کم عدالت را حذف کرده و به جای آن وثوق و اطمینان جایگزین گردد. ما این کار را در جای خودش کرده‌ایم و بر لوازمش نیز ملتزم هستیم. در این صورت اشکال دوستان قابل حل است والا از من نپرسید و از آقایانی بپرسید که این‌گونه سخت‌گیری می‌کنند.

مسئله 20 مشابه زیاد دارد و این کاری را که ما شروع کردیم و آقایان به آن اعتنایی نکردند مشاهده می‌کنید که چه کار مفیدی است که انسان بداند یک بزرگواری در جاهای دیگر چه کار کرده است. من در کل کتاب اجتهاد و تقلید که بررسی کردم تازه خیلی از مباحث را هم نیاوردم مانند بحث طرق اثبات کر و نجاست و... به هر حال ما در مسئله 20 با 6 مسئله دیگر نیز مواجه هستیم. باید ببینیم صاحب عروه در این 7 تا مسئله که همه آنها طرق اثبات اجتهاد و طرق اثبات علمیت است و طرق اثبات عدالت و طرق اثبات فتوا و... است آیا یک جور حرف زده یا متفاوت سخن گفته است؟

به طور کلی پاسخ این است که ایشان عام و خاص من وجه حرف زده است. به این معنا که مثلاً شهادت عدلین را همه جا دارد اما مواردی نظیر اطمینان، عدل واحد (چرا بگویم عدل، بلکه ثقة واحد) را یک جاهایی دارد و یک جاهایی ندارد. لذا در اینجا سؤال مهمی مطرح می‌شود که آیا صاحب عروه در این بحث مبنا نداشته است؟ یا مبنا داشته ولی ادله متفاوت است؟ خوش‌بینانه آن است که هر موردی با مورد دیگر فرق می‌کرده است، صاحب عروه است و یک طلبه سطح یک نیست و حتماً دلیل داشته است. یک پاسخ این است که نه من و شما الان این 7 مسئله را در یک صفحه می‌خوانیم، صاحب عروه ممکن است این 7 مسئله در طول 10 سال بیان کرده است، می‌دانید برخی وقت‌ها نویسنده در طول 10 سال نوشته و خواننده آن را در یک شب می‌خواند و بعد می‌گوید چرا این آقا متناقض حرف زده است، اگر تو هم جای او بودی این‌گونه بیان می‌کردی.

مسئله 23:

«العدالة عبارة عن ملكة إتيان الواجبات و ترك المحرمات و تُعرف بحسن الظاهر الكاشف عنها علماً أو ظناً و تثبت بشهادة العدلين و بالشياح المفيد للعلم.»

1- العدالة عبارة عن ملكة إتيان الواجبات و ترك المحرمات؛ عدالت این است که انسان قدرت و نیرویی (معادل فارسی ملکه، توان است و قابلیت هم گرچه عربی است ولی معادل آن است) پیدا کند که ایتیان واجب نماید و ترک محرم کند. کاری نداشته باشید که آیا این تعریف درست است یا خیر، انشا الله سال آینده به مسئله 23 برسیم آن را بررسی می‌کنیم.

2- و تُعرف بحسن الظاهر الكاشف عنها علماً؛ مطلب دوم این است که عدالت را از یک نفر چگونه به دست آوریم؟ مثلاً می‌خواهم بدانم استادم یا رفیقم که هر روز می‌بینم آیا عادل است یا خیر؟ ایشان می‌گویم نگاه کن حسن ظاهر دارد یا نه؟ البته نه هر حسن ظاهری، بلکه حسن ظاهری که کاشف از ملکه باشد حالا یا علماً یا ظناً مثلاً فرض کنید انسان با یک نفر یک ماه مسافرت می‌رود و از صبح تا شب در مکان‌های گوناگون کنار یکدیگر هستند، در طول این مدت حسن ظاهر این فرد را می‌فهمد که اگر وسواس نباشد یا عالم می‌شود یا گمان پیدا می‌کند که این آدم ترک محرم می‌کند و ایتیان واجب می‌کند.

3- و تثبت بشهادة العدلين و بالشياح المفيد للعلم؛ ایشان اول عدالت را معنا کرد که به چه چیزی در آدم حاصل می‌شود، دوم فرمود که انسان چگونه می‌تواند تشخیص دهد. این مورد دوم برای کسی نیست که ما خبر نداریم و می‌خواهند برای ما خبر بیاورند، لذا من مثال زدم به اینکه یک ماه با هم بوده یا استادش است. اما مورد سوم برای کسی است که می‌خواهد خبرش را از دیگران بشوند؛ این فرد معاشرت ندارد تا بخواهد حسن ظاهر را بفهمد، می‌خواهد خبر دهند، مثلاً می‌خواهد بدانند امام جماعتی که فلان‌جا نماز می‌خواند عادل است یا خیر؟ نگاه می‌کند به عدلین و شیاح مفید علم. ببینید در اینجا مثلاً عدل واحد، ثقه و اطمینان نیامده و فقط همین دو نهاد بیان گردیده است.

من عبارت مذکور را خیلی پسندیدم که هم تحقق عدالت در خود شخص و بعد وقتی انسان مقابل می‌خواهد به صورت مباشر و از نزدیک عدالت شخصی را بفهمد و سوم اینکه می‌خواهد عدالت دیگران برای او نقل شود را در این عبارت آورده است.

مسئله 36:

«فتوى المجتهد تُعلم بأحد أمور الأول أن يسمع منه شفاها الثاني أن يخبر بها عدلان الثالث إخبار عدل واحد بل يكفي إخبار شخص موثق يوجب قوله الاطمئنان و إن لم يكن عادلا الرابع الوجدان في رسالته و لا بد أن تكون مأمونة من الغلط.»

فتوى المجتهد تُعلم بأحد أمور؛ فتوای مجتهد به اموری معلوم می‌شود. مناسبت این مسئله با مسئله 20 این است که می‌خواهد طرق اثبات را بیان کند.

أمور الأول أن يسمع منه شفاها؛ یکی اینکه از خود مجتهد بشنود. متن یک متن قدیمی است، مثلاً امروزه از سائتش ببیند و... که اینها در زمان صاحب عروه نبوده تا بگوید.

الثاني أن يخبر بها عدلان؛ مورد دوم، دو مرد عادل است، بناب شد عدلان هم جنسیت، هم عدد و هم صفت را در برگیرد.

الثالث إخبار عدل واحد بل يكفي إخبار شخص موثق يوجب قوله الاطمئنان و إن لم يكن عادلاً؛ مورد سوم، عدل واحد است. بلکه اخبار شخص موثق کفایت می‌کند. البته شخص موثق، گاهی طرف موثق است ولی حرفش اطمینان آور نیست، مثلاً ساده است. ایشان می‌گویند نه به اینکه قولش اطمینان آورد ولو عادل نباشد.

الرابع الوجدان في رسالته و لا بد أن تكون مأمونة من الغلط؛ در رساله او ببیند و ضمناً رساله نباید پر غلط باشد.

برخی از مواردی که در مسئله 36 آمده در مباحث عدالت و اعلمیت نمی‌توانیم بیاوریم، محل بحث ما اجتهاد و اعلمیت و... است. مثل اینکه در رساله‌اش ببیند آن برای علم به فتوا است. اما تازگی این مسئله این بود که پای عدل واحد و ثقه به میان آمد، البته عدل واحد را رها نکرد و گفت قولش اطمینان آورد. سؤال: آیا از این عبارت در می‌آید که خود اطمینان حجت است یا خیر؟ آیا می‌توان گفت که صاحب عروه در مسئله 36 اطمینان را هم یک راه قرار داده است؟ این را نگویند، ایشان اطمینان حاصل از هر راهی را قرار نداده است، حالا فردی خواب می‌بیند و اطمینان پیدا می‌کند، یا مثلاً با استخاره به اطمینان برسد و... نه، قول ثقه‌ای که اطمینان بیاورد. ولی منتظر نگذارم، ایشان کم‌کم بر اطمینان تأکید می‌کند که اطمینان از هر راهی حاصل شود. در این مسئله نوشته‌ام که جناب صاحب عروه چرا از شیاع نمی‌گویند؟ شما که شیاع را قبول کرده و در دو مسئله 20 و 23 بیان کردید، چرا در مسئله 36 نمی‌گویند؟ شیاع در اینجا یعنی چه؟ مثلاً بفرمایید فتوای مجتهد معروف باشد. بعضی وقت‌ها می‌گویند نظر آقای فلانی این است. جالب است که در کتاب‌هایش نیست و خودش هم مرده است، ولی شیاع است و الان سایت و کانال را هم از مصادیق شیاع به حساب آوریم که می‌تواند شیاع درست کند. یا مثلاً شاگردان فلان مجتهد می‌گویند نظر این آقا این است و از خودش هم چیزی نداریم. در همین هفته گذشته فتوایی از طرف تعدادی از فضلا نسبت به یکی از مراجع معاصر بیان شد که دسترسی به ایشان سخت است و من گفتم که وی کتاب دارد، آنها گفتند این فتوا فلان استاد گفته و او شخصی معتبر است که حالا می‌توان این قول استاد را ذیل ثقه دانست یا ذیل شیاع. علی ای حال صاحب عروه چیزی نگفته است.

مسئله 44:

«يجب في المفتي و القاضي العدالة و تثبت العدالة بشهادة عدلين و بالمعاشرة المفيدة للعلم بالملكة أو الاطمئنان بها و بالشیاع المفيد للعلم.»

يجب في المفتي و القاضي العدالة؛ مفتی و قاضی باید عادل باشند.

و تثبت العدالة بشهادة عدلين و بالمعاشرة المفيدة للعلم بالملكة أو الاطمئنان بها و بالشیاع المفيد للعلم؛ در مسئله 23 خواندیم تثبت العدالة به شهادت عدلین و شیاع. ایشان در این مسئله می‌فرماید تثبت العدالة بشهادة عدلين و در آخر هم می‌فرماید بالشیاع المفيد للعلم، اما در وسط می‌گوید: بالمعاشرة المفيدة للعلم بالملكة أو الاطمئنان بها؛ یکی هم معاشرت است که خودش درگیر باشد، البته معاشرتی که یک ساعت یا دو ساعت نباشد، معاشرتی که شما را به علم یا اطمینان (علم عرفی برساند) و گمان فایده‌ای ندارد. این مسئله با مسئله 23 مقایسه کنید و ببینید تا چه حد تفاوت دارد؟! در آنجا دو راه آورد ولی در اینجا آن دو راه را آورده و راه سومی به نام معاشرت اضافه کرده است. آقایان درست است که در آنجا معاشرت نداشت ولی یک چیزی داشت که از آن معاشرت استفاده می‌شد و آن «حسن ظاهر» بود. منتها حسن ظاهری که مفید علم یا گمان باشد ما در اینجا می‌گوییم معاشرتی که

مفید علم یا اطمینان باشد و اینجا گمان را نمی‌آورد. البته ظن را اگر بیاورد، قطعاً اطمینان نیز می‌باشد ولی صریحاً اطمینان را نمی‌آورد ولی مرادش است. اما در اینجا گمان را نمی‌آورد. ما حسن ظاهر را با همان معاشرت می‌فهمیم. باز چیز دیگر اینکه در آنجا راه اثبات را جدا کرد، لذا گفتیم برای کسی که مستقیماً می‌خواهد کشف عدالت کند در طرف، یکی هم این بود می‌خواهند خبرش را بدهند که صاحب عروه در این مسئله اینها با یکدیگر مخلوط کرده است. باز اگر این مسئله با 36 مقایسه کنید، عدل واحد چطور؟ تقه‌ای که قولش اطمینان بیاورد چطور؟ اینها را نداریم. به نظر شما اینها افتاده یا ایشان نوعی تعبد به نصوص دارند؟

مسئله 72:

«الظن بكون فتوى المجتهد كذا لا يكفي في جواز العمل إلا إذا كان حاصلًا من ظاهر لفظه شفاهاً أو لفظ الناقل أو من ألفاظه في رسالته و الحاصل أن الظن ليس حجة إلا إذا كان حاصلًا من ظواهر الألفاظ منه أو من الناقل.»

این مسئله با مسئله 36 مناسبت دارد که فتوای مجتهد چگونه فهمیده می‌شود. ایشان می‌گویند گمان به فتوای مجتهد فایده‌ای ندارد مگر حاصل از ظاهر لفظش باشد، مثلاً از خودش بشنوند. ببینید تعبیر ظاهر دارد. در مسئله داشت که با گوش خودش بشنود. اینجا ظاهر دارد و ظاهر با شنیدن منافات ندارد، همچنانکه شما حرف‌های من را می‌شنوید و در آنچه ظهور دارد استفاده می‌کنید. یا از ناقلی بشنود یا از الفاظ رساله بشنود. گمان حجت نیست مگر از طریق ظواهر باشد. آقایان می‌گویند در ظواهر، گمان حاصل از ظهور کفایت می‌کند. در دادگاه‌ها اگر متهم حرفی بزند، به ظاهر حرفش می‌گیرند، گمان حاصل از ظهور، می‌دانید که قبول نداریم و ما می‌گوییم باید اطمینان باشد. در واقع مسئله 72 را در کنار 36 بیاورید.

دو مسئله دیگر داریم که در اجتهاد و تقلید نیست در کتاب الصلاة در شرایط امام جماعت می‌باشد:

مسئله 14:

«إذا شهد عدلان بعدالة شخص كفى في ثبوتها إذا لم يكن معارضا بشهادة عدلين آخرين بل و شهادة عدل واحد بعدمها.»

در ثابت شدن عدالت اگر دو مرد عادل شهادت دهند کفایت می‌کند. اگر با شهادت دو عادل دیگر معارض نباشد. این که تکرار همان مسئله 20 است، زیرا در آنجا هم همین را داشتیم. اما نکته جدید آن این است، بلکه اگر یک عادل واحد هم به عدم عدالت شهادت دهد آن بینه زمین می‌خورد. آقایان آیا ما حق داریم از صاحب عروه بپرسیم که آیا بینه یعنی شهادت دو عادل با شهادت دو عادل دیگر بر خلاف زمین می‌خورد و با شهادت یک عادل زمین نمی‌خورد؟ یا اینکه با شهادت یک عادل هم به زمین می‌خورد؟ این مسئله از این جهت با مسئله 20 جمع نمی‌شود. حالا شما بگو آن برای مجتهد و اعلیت بود و این برای عدالت است. حالا این حرفی است و هستند کسانی که حاضرند به هر قیمتی دفاع کنند.

مسئله 15:

«إذا أخير جماعة غير معلومين بالعدالة بعدالته و حصل الاطمئنان كفى بل يكفي الاطمئنان إذا حصل من شهادة عدل واحد و كذا إذا حصل من اقتداء عدلين به أو من اقتداء جماعة مجهولين به و الحاصل

أنه يكفي الوثوق و الاطمئنان للشخص من أي وجه حصل بشرط كونه من أهل الفهم و الخبرة و البصيرة و المعرفة بالمسائل لا من الجهال و لا ممن يحصل له الاطمئنان و الوثوق بأدنى شيء كغالب الناس.»

إذا أخبر جماعة غير معلومين بالعدالة بعدالته و حصل الاطمئنان كفي بل يكفي الاطمئنان إذا حصل من شهادة عدل واحد و كذا إذا حصل من اقتداء عدلين به أو من اقتداء جماعة مجهولين؛ اگر جماعتی که معلوم نیست عادل باشند ولی به عدالن فلاين شهادت می‌دهند، مثلاً شما وارد مسجدی شده و مشاهده می‌کنید 30، 40 نفر پشت سر امام جماعت اقتدا کردند. شما که مأمومین و امام را نمی‌شناسید؛ صاحب عروه می‌گوید، اگر خبر به عدالت دهند (خبر گاهی با عمل است و گاهی با لفظ) و اطمینان حاصل شود کفایت می‌کند. این اطمینان با آن اطمینان قبلی که داشتیم این تفاوت را دارد که در اطمینان قبلی، اطمینان حاصل از قول ثقة بود، اما در اینجا اطمینان حاصل از قول ثقة ندارد، یک جماعتی که نه عدالتشان معلوم است و نه ثقة بودندشان ولی جماعتی هستند که اطمینان می‌آورند. بلکه اگر اطمینان از عدل واحد حاصل شود، باز هم کفایت می‌کند یا مثلاً از اقتدای دو عادل یا اقتدای جماعتی مجهول، این مسئله خیلی محل ابتلا است که عده‌ای به نماز ایستاده‌اند و آدم هم اقتدا می‌کند.

و الحاصل أنه يكفي الوثوق و الاطمئنان للشخص من أي وجه حصل بشرط كونه من أهل الفهم و الخبرة و البصيرة و المعرفة بالمسائل لا من الجهال و لا ممن يحصل له الاطمئنان و الوثوق بأدنى شيء كغالب الناس؛ آیا منظور اطمینان شخصی است یا نوعی؟ شاید منظور اطمینان شخصی باشد زیرا می‌گوید للشخص. اطمینان برای شخص از هر راهی می‌خواهد حاصل شود البته اطمینان شخصی منظور است ولی به شرط اینکه اهل فهم باشد، اینکه می‌گوید اهل فهم منظور آنهایی نیستند که خبر می‌دهند بلکه خود این شخص را می‌گوید که خودش اهل فهم، اهل خبرویت و اهل بصیرت باشد، نه اینکه از جهال یا از کسانی به ادنی شیء مانند غالب مردم گمان پیدا می‌کند. خلاصه می‌گوید اطمینان را من قبول دارم از هر راهی که حاصل شود اما اطمینان **با شرطی که ذکر شد. آن کسی که می‌گوید من استخاره گرفتم مطمئن شدم یا من خواب دیدم مطمئن شدم. برخی به گونه‌ای از خواب می‌گویند گویا آن از حجج است و من تعجب می‌کنم گاهی از کسانی که اهل بصیرت و خبرویت هستند ولی به ادنی شیء **اطمینان پیدا می‌کنند.****

ای کاش سید صاحب عروه از اول روی همین مستقر شده بودید و البته این سیری که ما داشتیم واقعاً ارزشمند بود. حالا اگر فعلی پیدا شود که پیرامون طرق اثبات نهادهای دینی، نهاد که می‌گویم یعنی عدالت، اجتهاد، فتوا، کریت، نجاست، طهارت، اوزان و مقادیر براساس عروة الوثقی تحقیق کند. این را بیاورید والا جمع کردن آن بسیار سخت است. یا راه‌های اثبات نهادهای ذی اثر شرعی بر اساس عروة الوثقی و اگر می‌خواهد راحت‌تر شود بگوید بر اساس اجتهاد و تقلید عروه.

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين